

تجربه‌هایی از مهد کودک‌ها

به اسم کودک به کام مادر و کودک

مهد کودک، خانواده، کودک و مربی را درگیر می‌کند. می‌تواند باری از دوش مادران بردارد و به کودکان چیزهای زیادی هم بیاموزد. همه ما موارد فراوانی شبیه داستان‌های واقعی متفاوتی را درباره مهد کودک‌ها تجربه کرده‌ایم و یا شنیده‌ایم و می‌دانیم. اما مرور برخی موارد می‌تواند به کودکان و مادران کمک زیادی کند. به امید اینکه دوران زیبای کودکی با مهدهای کودک زیباتر بگذرد.

سمیه ملاتبار

نویسنده



مشکلات قرنطینه

می‌گفتند اضطراب جدایی دارد و اصلاً نگران نباشم، چرا که اکثر بچه‌هایی که در دوران کرونا در خانه مانده بودند و ارتباط خاصی با همسن و سال‌هایشان نداشتند هم همین مشکل را کم و بیش دارند. تدریس امسال را کنسل کردم و نرفتم که فقط مشکل دخترم را حل کنم. که خدا را شکر بعد از سه ماه بهتر شد. بعد خودم رفتم چند مهد را هم بررسی کردم، نحوه برخورد مدیر و مربی‌ها و صبر و حوصله‌شان، تمیزی محیط و سرویس بهداشتی برایم مهم بود. اما برایم خیلی مهم نبود که چه آموزش‌هایی خواهند داشت، در مورد زبان انگلیسی، قرآن، کلاس‌های فوق‌العاده چیزی نپرسیدم. فقط برایم این مهم بود که کودکم تعامل بیشتری داشته باشد و ارتباط با بچه‌ها را از کسی جز من یاد بگیرد و ببیند. چون ما مدت زیادی در قرنطینه بودیم و دخترم خیلی از روابط را اصلاً ندید. خیلی از مادرها ولی وسواس بیشتری به خرج می‌دهند. شاید حق هم دارند. با این تورم بالا و هزینه‌های مهدها، انتظار کیفیت بیشتری را دارند. ولی برای ما حتی کیفیت غذا و میان‌وعده‌ها هم مهم نبود.

مهد بد! مهد خوب

من که دیگر اصلاً نمی‌دانم چه کار کنم. پسر من از نامه‌های تکراری روزمره در خانه خسته بود، دلش هيجان می‌خواست. به مهد کودکی سر زدیم ولی بچه‌ها داشتند تلویزیون می‌دیدند یا برای خودشان گوشه‌ای مشغول بودند. به نظرم مهد کودک پر شده از یکسری وسایل و برنامه که پدر و مادرها را گول بزنند و گرنه اینطور که در کمد به ردیف جاگذاری شده‌اند، نشان می‌دهد که بچه‌ها نمی‌توانند از اشان استفاده کنند. با وجود این سعی کردم پسر چهار ساله‌ام را برای دو سه ماه به مهد بفرستم. هفته اول در همان مهد می‌ماندم ولی به توصیه مدیر مهد که ارشد مشاوره داشتند، دیگر در مهد نماندم. می‌گفتند لوسش نکنید و تن به خواسته‌اش ندهید، وارد بازی‌اش نشوید. اما پسر من شب کابوس می‌دید، ناخن می‌جوید. ما دیگر به آن مهد کودک خاص نرفتم ولی پسر من هنوز با وحشت از مهد صحبت می‌کند و اصلاً تمایلی ندارد که بار دیگر به مهد برود، حتی یک مهد دیگر. فکر می‌کند که قرار است همه مهدها او را از من به زور جدا کنند، التماس می‌کند که به مهدهای دیگر سر نزنم.

بله مهد بد هم وجود دارد. در بوشهر چند باری که با پسر من برای قدم‌زدن بیرون می‌رویم، دیدیم که مهد کودک محله، بچه‌ها را در آفتاب می‌برد پارک، بچه‌ها هم در چمن غلت می‌زنند و گل بازی می‌کنند در حالی که آنها را با همان دست‌ها، نان خالی به دست هم دیده‌ام و ظاهراً هیچ کنترلی در این موارد نیست.

یکی از معیارهای والدین این است که بچه در مهد با همسن و سال‌های بازی بیشتری داشته باشد و این نوع از ارتباط را تجربه کند، ولی اکثر مهدها به قول خودشان آموزش غیرمستقیم دارند و مدت زیادی بچه‌ها را در محیط کوچک کلاس نگه می‌دارند. دلم برای یک بچه چهارساله می‌سوزد. من خودم همیشه یکی از معیارهای مهم دیگرم، آزادی بود، اینکه چقدر مجبور می‌کنند که بچه‌ها در یک کلاس یا فعالیت شرکت کنند. اینکه خود مربی، کودک را ترغیب کند یک بحث است ولی اجبار خیلی سخت است. مثلاً خیلی از مهدها به خاطر نظافت، یکسری فعالیت‌ها مانند رنگ انگشتی را انجام نمی‌دهند و جالب است که ما مادرها هم با هم اختلاف نظر زیادی داریم. خیلی از والدین به تعریف من از آزادی می‌گویند هرج و مرج و بی‌نظمی.

اصلاً چطور می‌شود متوجه شد که مهد کودک در مورد روش کارش چقدر صداقت دارد؟ وقتی هم سؤال می‌کنیم همیشه مطابق میل ما جواب می‌دهند. برادرم هم می‌گوید که بزرگ‌ترین مشکلیش برای مهد برادرزاده‌ام، به زور خواباندن بچه‌هاست، هر کسی هم که خوابش نمی‌برد باید بدون صدا در جای خوابش دراز می‌کشید. یک مهد باید پذیرای والدین باشد و به نظرات و انتقادات خانواده‌ها واقعا احترام بگذارد. این ما هستیم که با سلیقه و انتظاراتمان، مجموعه‌ها را غیرمستقیم هدایت می‌کنیم و باید برای اجرایی شدن آن تا جای ممکن به مجموعه کمک کنیم. واقعا باید دید که مهد درباره خلاقیت چه کارهایی انجام می‌دهد. اگر کاردستی‌ها، نقاشی‌ها و پروژه‌های بچه‌ها همیشه به هم شبیه بود باید مطمئن باشیم که در این مجموعه اصلاً خلاقیت پرورش داده نمی‌شود. به نظرم باید مستقیم سراغ کاردستی رفت، بدون توجه به شعارهای یک مهد.

خوشحالی پسرک

من و همسر من نشستم فکر کردیم که واقعا از مهد چه می‌خواهیم. فهمیدیم که می‌خواهیم چیزهای خوبی که داریم خراب نشود. ما حتی گزینه سپردن به مادر بزرگ‌ها را هم داشتیم. محله ما پر از بچه است، برای همین اطراف ما هم پر است از مهد مونته سوری، مدل خانه مادر بزرگی و حتی والدورف کنار دریاچه و اسطبل اسب و تعدادی هم مهد عادی. هم ما و هم مادر بزرگ‌ها اهل طبیعت هستیم و نیاز بچه از این نظر برآورده می‌شود. در خانه خودمان و مادر بزرگ‌ها هم که از هر سواری دارد برای بازی و خلاقیت استفاده می‌کنند، برای همین مونته سوری و والدورف و مهد مدل خانه مادر بزرگ‌ها را انتخاب نکردیم. گزینه مهد عادی برایمان مانده بود که پسرک ما با چالش‌های آشنا نبود. در این دو سال هم یکی‌یکی و آرام آرام چالش‌ها را پشت سر گذاشت. پسرک الان توانمندی‌هایی پیدا کرده که من در دو سال گذشته آرزویش را برایش داشتم، چه در ارتباط با همسن و سال‌ها و مربی و کارهای گروهی. مثلاً در این مهد عادی، نقاشی فقط با مداد رنگی است، خیلی کم آبرنگ را می‌آورند، برای همین تجربه‌هایی که پسر من برای شکستن نوک مداد و تراشیدنش و کمک به همدیگر برای این کار را دیده و انجام داده خیلی جالب بود. همین که پسر خوشحال است ما هم خوشحالیم.



باید دید که مهد درباره خلاقیت چه کارهایی انجام می‌دهد. اگر کاردستی‌ها، نقاشی‌ها و پروژه‌های بچه‌ها همیشه به هم شبیه بود باید مطمئن باشیم که در این مجموعه اصلاً خلاقیت پرورش داده نمی‌شود. به نظرم باید مستقیم سراغ کاردستی رفت، بدون توجه به شعارهای یک مهد

قاطع و مهربان

و مهربان ماندن مهم است. مهد خوبی هم بود. به بچه‌ها احترام خوبی می‌گذاشتند و اصلاً مجبورشان نمی‌کردند که باید سر کلاس بروند. مثلاً به پسر من می‌گفتند اگر دوست داری سر کلاس برو، اگر هم که دوست نداری، پیش مامان بنشین. از من هم می‌خواستند که خودم را مشغول نگه دارم و حرف خاصی با پسر من نزنم. خودش حوصله‌اش سر می‌رفت وارد کلاس می‌شد و برمی‌گشت. هیچ وقت ندیدم تن صدای کادر مهد کودک تغییری کند. قاطع و مهربان بودند. برعکس یکسری حرف‌هایی که می‌شنوم اینجا اصلاً تحقیری در سخن نداشتند. فقط از من می‌خواستند که صبوری کنم و در خانه قانون داشته باشم چون پسر من اضطراب جدایی نداشت، فقط نمی‌خواست تابع قوانین مهد کودک و کلاسش باشد.

